

اصل منع استنباط معکوس در اندیشه اصولی سید مرتضی در رد دلیل خطاب: بنیانی منطقی یا چالشی زبانی؟

اکرم عبدالله پور^۱

حسن عباسی حسین آبادی^۲

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی بنیان‌های منطقی و زبانی دیدگاه سید مرتضی در رد دلیل خطاب (اینکه آیا تعلیق حکم بر صفتی دلالت بر نفی آن حکم از موارد فاقد صفت می‌کند یا خیر؟) می‌پردازد. سید مرتضی با تأکید بر اصل «منع استنباط معکوس»، هرگونه دلالت وصف بر نفی حکم از سایر موارد را رد می‌کند و آن را مبتنی بر مغالطه‌ای زبانی و فهم نادرست از غرض متکلم می‌داند. پژوهش حاضر، ضمن بازخوانی دقیق دیدگاه سید مرتضی، می‌کوشد نشان دهد که این رویکرد او، بر بنیانی عقلانی و التفاتی به نیت متکلم استوار است. برای این کار، با بهره‌گیری از نظریه‌ی دلالت ضمنی گرایس، نحوه‌ی دفاع عقلانی از این موضع تشریح شده و نشان داده می‌شود که اصل منع استنباط معکوس نه تنها چالشی زبانی نیست، بلکه مبتنی بر روشی تحلیل‌گرایانه و اصولی در فهم مقصود شارع است. در نهایت، از منظر فلسفه‌ی زبان معاصر نیز رویکرد سید مرتضی از انسجام درونی و سازگاری منطقی بالایی برخوردار ارزیابی می‌شود.

واژگان کلیدی: سید مرتضی، دلیل الخطاب، اصل منع استنباط معکوس، دلالت ضمنی، اصل همکاری.

۱. دکترای تخصصی، استادیار فقه و مبانی حقوق، دانشگاه پیام نور، تهران، abdolahpur@pnu.ac.ir

۲. دکترای تخصصی، دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، h_abasi@pnu.ac.ir

مقدمه

در علم اصول فقه، بحث از «دلیل خطاب» یا «مفهوم مخالف»، از مباحث بنیادین و اثرگذار در روش استنباط احکام شرعی است. این بحث به تحلیل امکان استنتاج نفی حکم از عدم ذکر آن در متن شرعی می‌پردازد؛ به این معنا که اگر حکمی بر صفتی خاص معلق شده باشد، آیا می‌توان نتیجه گرفت که در غیاب آن وصف، حکم مذکور نیز منتفی است؟ این مسئله به لحاظ عملی نیز حائز اهمیت است، چرا که در فرایند استنباط فقیه از نصوص دینی، می‌تواند به تفاوت‌های اساسی در فتوا منجر شود. در طول تاریخ اصول فقه، این مسئله همواره مورد مناقشه بوده و به دو دیدگاه اصلی منجر شده است: نخست، دیدگاهی که تعلیق حکم بر وصفی را مستلزم انتفای آن از موارد فاقد وصف می‌داند؛ و دوم، دیدگاهی که چنین استلزامی را نمی‌پذیرد و بر لزوم وجود قرینه‌ای مستقل برای چنین استنتاجی تأکید می‌ورزد.

یکی از برجسته‌ترین متکلمان و اصولیان شیعه، سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ق)، موضعی نقادانه نسبت به حجیت دلیل خطاب اتخاذ کرده است. وی با استناد به آنچه در این پژوهش «اصل منع استنباط معکوس» نامیده می‌شود، این‌گونه استنتاج‌ها را از نظر منطقی و زبان‌شناختی مردود می‌داند. این اصل نه تنها در چهارچوب اصول فقه قابل بررسی است، بلکه با مباحث معناشناسی و تحلیل زبان نیز مرتبط است، به‌ویژه با اصل «دلالیت ضمنی» که پل گرایس در نظریه کنش‌های گفتاری مطرح کرده است. سید مرتضی با تمایز میان گزاره‌های اثباتی و منفی، تصریح می‌کند که از یک گزاره مثبت نمی‌توان استنتاج منفی کرد. مرور پژوهش‌های اصولی نشان می‌دهد که گرچه به دیدگاه سید مرتضی درباره‌ی مفهوم مخالف اشاره‌هایی شده است، اما تاکنون پژوهشی مستقل که به تحلیل جامع و نظام‌مند اصل منع استنباط معکوس و ارتباط آن با اصول زبان‌شناسی تحلیلی بپردازد، ارائه نشده است. پژوهش حاضر درصدد است این خلأ را پر کند و جایگاهی نو برای اصل یادشده در پیوند با نظریه‌های زبان‌شناختی معاصر روشن سازد.

پرسش اصلی پژوهش آن است که آیا اصل منع استنباط معکوس در اندیشه‌ی سید مرتضی، بنیانی منطقی دارد یا صرفاً به مثابه چالشی زبانی در برابر حجیت دلیل خطاب تلقی

می‌شود؟ در راستای پاسخ به این پرسش، ابتدا دلیل خطاب و مفهوم مخالف بررسی شده و سپس با واکاوی استدلال‌های سید مرتضی، اصل منع استنباط معکوس تحلیل می‌گردد. در ادامه، نظریه دلالت ضمنی گرایس و اصول چهارگانه آن تبیین می‌شود و در نهایت، با تطبیق این اصول بر اقسام شش‌گانه دلیل خطاب، نشان داده خواهد شد که در هیچ‌یک نمی‌توان از منظر تحلیل زبانی، استنباط معکوس را موجه دانست. مقاله در پایان با ارائه جمع‌بندی نهایی، به ارزیابی انسجام منطقی-زبان‌شناختی دیدگاه سید مرتضی می‌پردازد. این پژوهش به روش تحلیلی-توصیفی انجام می‌شود و عمدتاً بر تحلیل مفهومی، بررسی منطقی و مقایسه تطبیقی از منابع اصلی اصول فقه، به‌ویژه آثار سید مرتضی، مبتنی است.

۱. دلیل خطاب یا مفهوم مخالف؟

پیش از ورود به تبیین اصل منع استنباط معکوس لازم است یک نکته‌ی مقدماتی بسیار مهم و البته مرتبط با پژوهش را تبیین شود. مفهوم مخالف یکی از مباحث اساسی در مبحث الفاظ اصول فقه است. مفهوم مخالف به حالتی اطلاق می‌شود که حکم استنباط شده از جمله، مخالف سنخ حکم موجود در منطوق باشد. (خلاف، ۱۹۹۶، ص ۱۴۵؛ ابن‌الهام، ۱۱۴۲۸ق، ص ۵۴۳؛ محمودی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۹۹). اصولیان اغلب مفاهیم مخالف را شش قسم برمی‌شمارند: شرط، وصف، غایت، حصر، عدد، و مفهوم لقب (مظفر، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۱۰۹؛ آخوند خراسانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۳۰-۳۰۲). علامه حلی استثنا، حصر مبتدا در خبر، اسم مشتق دال بر جنس و اوصافی که گاهی عارض و گاهی از بین می‌روند را از اقسام مفهوم مخالف ذکر کرده است (علامه حلی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۵۱۶). برخی دیگر اقسام آن را هشت قسم برشمرده‌اند (شعلان، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۵۳۵).

با توجه به تنوع اقسام مفهوم مخالف و اهمیت آن در اصول فقه، این پرسش بنیادین مطرح می‌شود که آیا تعلیق حکم بر صفتی (هرگونه قید اعم از شرط، وصف، لقب، حصر، غایت و عدد)، به طور ذاتی دلالت بر نفی حکم از موارد فاقد آن صفت می‌کند یا خیر؟ این پرسش، منشأ اختلاف نظر میان اصولیان شده است. بر اساس متن کتاب الذریعة، دو دیدگاه اصلی در پاسخ به این پرسش مطرح شده است. گروه اول که سید مرتضی از جمله‌ی آنان است

پاسخشان منفی است. سید مرتضی ادّعا می‌کند افرادی از جمله ابوعلی جبائی و ابوهاشم جبائی و همچنین برخی از فقهای شافعی، از جمله ابوبکر الفارسی و القفال، همین موضع ما را داشته‌اند (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۹۴). گروه دوم اما که به گفته‌ی سید مرتضی اکثر فقهای شافعی طرفدار آن‌اند پاسخشان به این پرسش مثبت است (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۹۲). این گروه به طور پیش فرض موارد فاقد آن صفت را از حکم خارج می‌دانند، مگر آنکه دلیلی خلاف این برداشت ارائه شود. در نتیجه آیات و روایاتی مانند آنچه در ذیل بیان می‌شود دلالت بر انتفای حکم در موارد فاقد صفت دارند:

- (۱) شرط: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِیَا فَتَبَيَّنُوا» (حجرات، ۶)؛
- (۲) وصف: «وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ» (طلاق، ۶)؛
- (۳) لقب: «فِي سَائِمَةِ الْغَنَمِ الزَّكَاةُ»؛
- (۴) حصر یا استثنا: «إِنَّمَا الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ»؛
- (۵) غایت: «كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ» (بقره، ۱۸۷)؛
- (۶) عدد: «إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (توبه، ۸۰). (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۹۳)

یکی از برجسته‌ترین دیدگاه‌های انتقادی در این زمینه، متعلق به سید مرتضی است. سید مرتضی که در پاسخ به پرسش تعلیق حکم بر صفت در گروه اول جای دارد تأکید می‌کند هیچ‌کدام از این موارد دلالت صریح بر نفی حکم از غیر مورد بیان شده در خطاب ندارد و نمی‌توان از این آیات و روایات مفهوم مخالف گرفت. چراکه در تمامی این موارد ما نیازمند دلیل و قرینه‌ای خاص هستیم. (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۰۹) بنابراین، دیدگاه طرفداران دلیل خطاب یعنی شافعی و پیروانش از نظر سید مردود است. او در تمامی آثار خود به جای تعبیر مفهوم مخالف، از تعبیر دلیل خطاب استفاده کرده است. بنگرید به (علم‌الهدی، ۱۳۹۹، ج ۴، ص ۱۸۳؛ همو، ۱۳۹۸ الف، ج ۲، ص ۲۲؛ همو، ۱۳۹۸ ب، ج ۲، ص ۲۲۹؛ همو، ۱۳۹۸ ج، ص ۱۲۹) به نظر می‌رسد تعبیر دلیل خطاب به جای مفهوم مخالف در دیدگاه سید مرتضی جامع‌تر و اصولی‌تر از تفکیک‌های رایج پس از او بوده است، زیرا وی در این خصوص از اصول زبانی

و مبانی کلامی بهره گرفته و دیدگاه خود را تقویت کرده است که باید در جای دیگری مورد بحث قرار گیرد.

سید مرتضی در نقد دلیل خطاب، در مجموع شش استدلال ارائه می‌دهد:

۱. اصل تمایز بین بیان چیزی و سکوت درباره‌ی چیزهای دیگر: اگر گفته شود «زید ایستاده است»، این جمله تنها بر ایستادن زید دلالت دارد، اما سکوت آن درباره دیگران، دلالت بر نشستن آنان ندارد.
۲. قیاس صفت بر اسم خاص: همان‌طور که نام‌گذاری یک چیز بر صفتی خاص، لزوماً به معنای نفی آن صفت از دیگران نیست، تعلیق حکم بر صفت نیز چنین است.

۳. اصل منع استنباط معکوس: زبان عربی بین جملات مثبت و منفی تمایز قائل است. اگر قرار باشد از جملات اثباتی مفاهیم سلبی استنباط شود، بسیاری از گزاره‌های زبانی مجاز خواهند شد که خلاف بداهت است.

۴. استناد به احکام شرعی دیگر

۵. نقد قیاس با تعلیق حکم بر شرط

۶. استناد به فهم صحابه از احکام شرعی (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۰۷-۳۹۵) در میان این استدلال‌ها، اصل منع استنباط معکوس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چراکه برخلاف استدلال‌های عرفی یا تاریخی، بر بنیانی زبان‌شناختی و منطقی استوار است. ازاین‌رو، در ادامه، تمرکز اصلی را بر تحلیل این اصل خواهیم گذاشت.

۲. اصل منع استنباط معکوس: ویژگی، ایرادات و پاسخ‌ها

این استدلال از آن جهت «اصل منع استنباط معکوس» نامیده می‌شود که یک قاعده‌ی زبان‌شناختی جهان‌شمول را بیان می‌کند: «اثبات یک گزاره، به‌خودی‌خود دلالتی بر نفی گزاره‌ی مخالف ندارد.» بنابراین، از آنجاکه این استدلال ریشه در ساختار بنیادین زبان و منطق زبانی دارد، ماندگار و فرامکانی است؛ یعنی در هر زبان و فرهنگی که تمایز بین اثبات و نفی وجود دارد، معتبر خواهد بود. دلیل تمرکز در این پژوهش بر «اصل منع استنباط معکوس»

نه تنها به دلیل زبان‌شناختی بودن آن ضروری است، بلکه ریشه‌ای‌ترین و مقاوم‌ترین استدلال سید مرتضی در برابر مخالفان محسوب می‌شود. به عبارتی، برخلاف استدلال‌های دیگر سید مرتضی که عمدتاً به عرف، قیاس، یا شواهد تاریخی و فقهی متکی هستند، اگر این استدلال بماند، کل ساختار استدلالی سید مرتضی در نقد دلیل خطاب پابرجاست، و اگر این استدلال رد شود، دیگر استدلال‌ها هم لرزان می‌شوند.

سید مرتضی تأکید می‌کند که الفاظ نفی و اثبات در زبان عرب تفاوت دارند. به گفته‌ی او، برداشت نفی از الفاظ اثبات مجاز نیست؛ بنابراین، هنگامی که می‌گوییم «زید بلندقد است»، این گزاره از جهت لفظ، اثباتی است؛ پس چگونه می‌توان از آن نفی حکم درباره‌ی غیر زید را استنباط کرد، درحالی که هیچ لفظی دال بر نفی بلندقدی در غیر زید وجود ندارد؟ (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۹۷)

این اصل را می‌توان در قالب یک قیاس حملی به شکل زیر تبیین نمود:

۱. در زبان عرب، الفاظ اثبات و الفاظ نفی از یکدیگر متمایزند و هر یک دارای معنای مستقل و خاص خود هستند.

۲. نمی‌توان از الفاظ اثبات، معنای نفی را استنباط کرد، همان‌گونه که از الفاظ نفی، اثبات برداشت نمی‌شود.

۳. گزاره «زید بلندقد است» (زید طویل) یک گزاره اثباتی است، زیرا در آن لفظی که دلالت بر نفی داشته باشد، وجود ندارد.

۴. هر گزاره‌ای که لفظ نفی در آن وجود نداشته باشد، دلالتی بر نفی ندارد. (بنا بر ۱ و ۲)

۵. نفی یک حکم از غیر مذکور (استنتاج اینکه سایر افراد بلندقد نیستند) مستلزم وجود دلالتی بر نفی در گزاره است. (بنا بر ۴)

۶. در گزاره «زید بلندقد است» هیچ دلالتی بر نفی بلندقدی غیر زید وجود ندارد. (بنا بر ۳) بنابراین، نمی‌توان از گزاره «زید بلندقد است» استنتاج کرد که غیر زید، بلندقد نیست. (بنا بر ۵ و ۶)

سید مرتضی گویی می‌خواهد به ما بگوید که نظام زبانی بر تفکیک بین نفی و اثبات استوار است و هرگونه استنتاج نفی از اثبات و برعکس آن، زبان را از کارکرد اصلی خود خارج می‌کند. چراکه در این حالت تمامی گزاره‌های توصیفی به معنای سلبی نیز تعبیر خواهند شد که این امر، نقض ساختار زبان‌شناختی است.

به عبارت دیگر، از زاویه‌ی ساختار زبانی، زبان طبیعی میان نفی و اثبات، تفکیک قائل است و اگر تعلیق حکم بر صفتی دلالت بر نفی حکم از موارد فاقد آن صفت کند، این تفکیک از بین می‌رود. از سویی، از بین رفتن این تفکیک، منجر به مجازی شدن بخش عمده‌ای از زبان خواهد شد و حال آنکه، بداهت زبانی و فهم عمومی بر واقعی بودن زبان دلالت دارند؛ بنابراین، پذیرش تعلیق حکم بر صفتی به معنای نفی حکم از موارد فاقد آن صفت، موجب اختلال در زبان می‌شود و معتبر نخواهد بود.

از نظر سید مرتضی، در همان روایت پیش گفته: «فی سائمة الغنم الزکاة» (در گوسفندان چرنده زکات واجب است)، اگر این جمله به طور خودکار دلالت کند بر اینکه در گوسفندان غیر سائمه، زکات واجب نیست، در واقع زبان را به سطحی رسانده‌ایم که هر توصیفی، مستلزم سلب از غیر آن است. حال آنکه چنین برداشتی همیشه در زبان طبیعی پذیرفته نیست. در اینجا، اصل منع استنباط معکوس نشان می‌دهد که اثبات حکم برای یک مورد، ذاتاً نفی حکم از موارد فاقد آن صفت را اقتضا نمی‌کند.

با وجود استحکام تحلیلی اصل منع استنباط معکوس، ممکن است ایراداتی بر آن وارد شود. در ادامه، به بررسی دو ایراد مقدر بر این اصل و پاسخ به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۲-۱. ایراد اول و پاسخ

یکی از ایراداتی که ممکن است برخی بر این استدلال وارد سازند، این است که در بسیاری از موارد، عرف و فهم متشرعه خود به خود چنین دلالتی را از احکام برداشت می‌کند. به عنوان مثال، در آیه «فَلَمَّ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا» (نساء، ۴۳)، برداشت عرفی این است که زمانی که آب یافت شود، تیمم جایز نیست که نوعی دلیل خطاب است. اگر این برداشت در عرف رایج باشد، چگونه می‌توان گفت که این دلالت نادرست است؟

نمونه‌ی دیگر، «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» (نساء، ۴۳). ظاهر آیه می‌گوید درحالی که مست هستید، به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید (هشیار باشید). برداشت عرفی این است که اگر مست نبودید، نماز خواندن بلافاصله و بدون آمادگی ذهنی اشکالی ندارد! اگر فقط مستی ذکر شده، عرف به طور طبیعی برداشت می‌کند که سایر حالات (مثل خواب‌آلودگی، خستگی، یا حواس‌پرتی) مشمول این حکم نیستند. مثلاً اگر آیه می‌خواست بگوید هیچ‌کدام از این حالات‌ها جایز نیستند، چرا فقط مستی را ذکر کرده و دیگر حالات را ذکر نکرده است؟ این نشان می‌دهد که سکوت شارع درباره‌ی دیگر حالات خودش نوعی بیان است؛ یعنی وقتی فقط مستی ذکر شده و دیگر موارد حذف شده‌اند، این حذف دلیل بر جواز بقیه حالات است؛ بنابراین، اصل منع استنباط معکوس در اینجا کاربردی ندارد و باعث پیچیدگی و تحمیل قرائن زائد می‌شود؛ زیرا باید برای هر حالت دیگری، قرینه‌ی جدیدی بیاوریم که چرا آن حالت هم ممنوع است؟

از نظر مستشکل، این مثال‌های قرآنی و مشابه این دو نشان می‌دهد که دلیل خطاب نه‌تنها در استدلال‌های اصولی، بلکه در فهم عمومی احکام نیز نقشی اساسی دارد؛ بنابراین، پذیرش آن به‌عنوان بخشی ذاتی از ساختار منطقی و زبانی، همسو با روش فهم عرفی و تفسیری آیات قرآن است.

به نظر می‌رسد این ایراد از چند جهت قابل مناقشه است. نخست، فهم عرفی همواره حجیت قطعی ندارد و در بسیاری از موارد، ممکن است به دلیل تأثیر پیش‌فرض‌های ذهنی و زمینه‌های اجتماعی، استنتاج‌های نادرستی از متون داشته باشد. آنچه در تفسیر احکام فقهی اهمیت دارد، نه صرفاً برداشت عرف، بلکه نحوه دلالت الفاظ در چارچوب قواعد زبان‌شناختی و اصول تفسیری است. بر اساس ادعای سید مرتضی اگر در مواردی همچون وجدان آب و عدم جواز تیمم، دلیل خطاب پذیرفته می‌شود، این امر ناشی از وجود قرائن عقلی یا شرعی است، نه اینکه مدعا را نقض کند.

دوم، لزوم قرینه برای نفی سایر موارد، نه‌تنها موجب ابهام در استنباط‌های شرعی نمی‌شود، بلکه برعکس، از مغالطات ناشی از استنتاج‌های نادرست جلوگیری می‌کند. پذیرش

بی‌قید و شرط دلیل خطاب، موجب آن خواهد شد که در بسیاری از موارد، احکامی که اساساً بر مقام بیان خاصی دلالت ندارند، به صورت غیرموجهی توسعه یا تضییق یابند. به عنوان نمونه، در همین آیه که فقط به مستی اشاره کرده، به این معنا نیست که خواب‌آلودگی، بی‌حواسی، یا دیوانگی مجاز هستند. آیه به قصد بیان همه‌ی موانع نیامده است. بعلاوه، سکوت شارع دلیل زبانی نیست؛ زیرا سکوت به تنهایی نفی یا اثبات چیزی را نتیجه نمی‌دهد؛ بنابراین، اگر حالت‌های دیگری مانند خواب‌آلودگی یا بی‌هوشی هم مانع نماز هستند، لازم نیست همه‌ی آن‌ها در همین آیه بیان شوند. از این بیان روشن می‌شود نقد مطرح شده از آن جهت که بر حجیت مطلق فهم عرفی و تعمیم آن به تمام موارد مبتنی است، نمی‌تواند خدشه‌ای جدی بر اصل منع استنباط معکوس وارد کند.

۲-۲. ایراد دوم و پاسخ

ممکن است برخی ادعا کنند از منظر منطق جدید، می‌توان اصل منع استنباط معکوس را با مفهوم استلزام منطقی^۱ بررسی و به چالش کشید. استلزام منطقی رابطه‌ای میان دو گزاره است که در آن، اگر گزاره‌ی نخست (مقدمه) صادق باشد، گزاره‌ی دوم (نتیجه) نیز ضرورتاً باید صادق باشد. این رابطه در منطق نمادین به صورت $P \rightarrow Q$ نمایش داده می‌شود که خوانده می‌شود: «اگر P صادق باشد، آن‌گاه Q نیز صادق است.» نگاه کنید به (Russell & Whitehead, 1910). به عبارت دیگر، اگر جمله‌ای از نوع «اگر الف باشد، ب خواهد بود» را بپذیریم، به طور طبیعی این مفهوم در ذهن ما شکل می‌گیرد که اگر الف نباشد، ب نیز نخواهد بود.

در منطق کلاسیک، استلزام منطقی اغلب با استلزام مادی^۲ یکی فرض می‌شود که در آن، $P \rightarrow Q$ تنها در صورتی کاذب است که P صادق و Q کاذب باشد؛ در غیر این صورت، جمله‌ی شرطی صادق است. اما در منطق موجهات و منطق‌های غیرکلاسیک، استلزام قوی‌تری مدنظر است که در آن، P باید علت صدق Q باشد، نه صرفاً اینکه Q در صورت صدق P کاذب نباشد.

1. Logical Implication
2. Material Implication

بر همین اساس، در گزاره‌هایی مانند «اگر آب نیافتید، تیمم کنید»، طبیعی است که ذهن شنونده به این نتیجه برسد که «اگر آب یافت شود، تیمم نادرست است»؛ بنابراین، برخلاف ادعای سید مرتضی، این برداشت نه تنها یک تصادف زبانی نیست، بلکه در ساختار منطقی فهم زبان نیز جای دارد.

ایراد دوم هم به نظر می‌رسد از چند جهت قابل مناقشه است. نخست، ادعای اینکه مفهوم مخالف مبتنی بر ساختار منطقی فهم زبان است، مبتنی بر همسان‌انگاری تعلیق حکم بر صفت با استلزام منطقی در قالب $P \rightarrow Q$ است، اما این همسان‌انگاری از چند جهت محل اشکال است. نخست، در استلزام منطقی، رابطه میان مقدمه و نتیجه باید ضرورتاً برقرار باشد، درحالی‌که در تعابیر طبیعی زبان، چنین ضرورتی همواره وجود ندارد و بسیاری از گزاره‌های شرطی در زبان طبیعی، صرفاً دلالت بر ثبوت حکم در حالت مذکور و نه نفی آن در غیر آن حالت دارند.

دوم، منطق کلاسیک میان استلزام مادی و استلزام علی تفاوت قائل است. در گزاره‌ای مانند «اگر آب نیافتید، تیمم کنید»، دلالت بر جواز تیمم در صورت فقدان آب واضح است، اما عدم جواز تیمم در صورت وجود آب، نیازمند قرینه‌ای مستقل است و نمی‌توان آن را صرفاً بر اساس ساختار منطقی جمله اثبات کرد.

سوم، در منطق موجهات، استلزام قوی‌تری که در آن، P باید علت صدق Q باشد، مطرح شده است. نگاه کنید به (Kripke, 1963)، اما این نوع استلزام در تمام موارد زبان طبیعی صدق نمی‌کند. بسیاری از جملات شرطی، صرفاً بیانگر یک رابطه متعارف و نه یک استلزام ضروری هستند؛ بنابراین، صرف وجود یک جمله شرطی، دلالتی بر دلیل خطاب ندارد، مگر آنکه قرینه‌ای مستقل بر انحصار حکم در مورد مذکور وجود داشته باشد.

در نتیجه، برخلاف ادعای مطرح‌شده، عدم‌پذیرش دلیل خطاب در چارچوب منطق جدید و تحلیل زبان طبیعی، به قرینه‌های معنایی و بافتی وابسته است.

با این توضیحات مشخص می‌شود اصل منع استنباط معکوس صرفاً اصلی فقهی و اصولی نیست، بلکه یک اصل زبانی است که بر اساس آن اگر حکمی بر صفتی (قیدی) بدون قرینه

خاص معلق شود و کسی از این تعلیق انحصار بفهمد به طوری که موارد فاقد آن صفت را از دایره‌ی آن حکم خارج کند، زبان را به سطحی از ابهام و اختلال می‌کشاند که حتی فهم روزمره نیز آن را رد می‌کند. در واقع سید مرتضی می‌خواهد با این اصل زبانی ثابت کند توسل به انحصار حکم در فرض تعلیقش بر صفتی، نوعی توسل به اصل دلالت ضمنی است و حال آنکه دلالت ضمنی، زمانی حجت است که قواعد خاصی نقض شوند (این قواعد در ادامه خواهد آمد). اما اصل دلالت ضمنی چیست؟ و در چه صورتی می‌توان استنباط بر اساس آن را حجت دانست؟ در ادامه به تبیین آن می‌پردازیم.

۳. اصل دلالت ضمنی گرایس

دلالت ضمنی بدین معناست که شنونده از طریق زمینه‌ی مکالمه و گفتگو چیزی را برداشت کند یا استنباط کند که به طور صریح در جمله یا جملات گوینده ذکر نشده‌اند. برخی آن را این‌گونه تفسیر کرده‌اند که دلالت ضمنی دارای دو معناست؛ نخست، عمل قصد القای معنایی فراتر از آنچه صریحاً بیان شده است، دوم، محتوای آن عمل (Davis, 2004, p.1). از نظر گرایس در هر مکالمه و گفتگوی زبانی دو چیز وجود دارد: الف) آنچه گفته می‌شود، و آنچه سخن مستلزم آن است^۲ دومی همان چیزی است که گرایس آن را دلالت ضمنی می‌نامد (Grice, 1975, p. 24). این مسئله در حوزه‌های مختلفی چون فلسفه‌ی زبان، منطق، حقوق، سیاست، و متون دینی (اعم از فقه، اصول و حدیث) قابل مشاهده و تحلیل است. برای مثال، اگر قاضی در دادگاهی بگوید «متهم امروز دیر به جلسه رسید»، شنونده ممکن است فارغ از آنچه در جمله صریحاً اظهار شده است، معنایی فراتر از منطوق بفهمد. به عنوان نمونه ممکن است شنونده این اظهار را به عنوان اشاره‌ای به بی‌مسئولیتی یا تلاش برای فرار از عدالت تلقی کند، درحالی‌که این جمله به ظاهر تنها گزارشی بی‌طرفانه است. بنگرید به (Solan & Tiersma, 2005, pp. 90-100).

بنابراین، این توانایی ذهن انسان است که فراتر از متن به دنبال معنایی غیر از آنچه در متن صریحاً بیان شده می‌گردد و دلالت ضمنی چیزی جز این نیست.

1. What is said
2. What is implied

دلالت ضمنی وابسته به چند چیز است:

۱-۳. بافت گفتگو و نیت گوینده

نیت گوینده ربط وثیقی با «معنا» دارد. واژه‌ی «معنا» دو نوع کاربرد دارد که باید میان آن دو تمایز قائل شد: معنای طبیعی^۱ و معنای غیرطبیعی^۲. معنای طبیعی به امری پیش فرض یا ساده اشاره دارد که از طریق نشانه‌ها و سیگنال‌ها به طور مستقیم منتقل می‌شود. اگر جمله‌ای مانند «این لکه‌ها به معنای سرخک هستند» درست باشد، پس فردی که لکه‌ها را دارد واقعاً به سرخک مبتلاست. نکته‌ی مهم در معنای طبیعی آن است که این‌گونه معنا ارتباطی با قصد کسی ندارد. در مقابل، معنای غیرطبیعی وابسته به نیت فردی است که علامت را به کار برده است. جمله‌ای مانند «سه بار به صدا درآمدن زنگ اتوبوس یعنی اتوبوس پر است» می‌تواند غلط باشد (مثلاً اگر از روی اشتباه، زنگ خورده باشد)^۳ (Grice, 1957, p. 377). برای آنکه چیزی معنای غیرطبیعی داشته باشد، باید سه شرط برقرار باشد: نخست آنکه، گوینده باید قصد داشته باشد در شنونده، باوری را ایجاد کند. دوم اینکه، شنونده باید این قصد را تشخیص دهد. سومین شرط آن است که تشخیص این قصد باید نقش مؤثری در ایجاد آن باور داشته باشد. نگاه کنید به (Grice, 1957, pp. 377-88). برای تفاوت میان تفسیر طبیعی و تفسیر غیرطبیعی بنگرید به (Grice, 1961, pp. 134, 136, 144, 149).

۲-۳. ممکن است در شرایط مختلف، تفسیر متفاوتی داشته باشد.

دلالت‌های ضمنی بسته به پیش‌زمینه‌ی ذهنی مخاطبان، و هنجارهای فرهنگی ممکن است تفاسیر متفاوتی داشته باشند. به این نوع دلالت ضمنی، دلالت ضمنی مکالمه‌ای^۴ گویند؛ چراکه این نوع دلالت بر اساس زمینه‌ی گفت‌وگو شکل می‌گیرد و اگر شرایط تغییر کند، ممکن است از بین برود. (Levinson, 1983, pp. 126-132). به عنوان نمونه:

1. Natural Meaning

2. Non-Natural Meaning

۳. در برخی کشورها این نوع زنگ زدن (مثلاً سه بار زنگ) علامت یا پیامی دارد، مثل «اتوبوس پر است» یا «حرکت کنید».

4. Conversational Implicature

الف) زمینه‌ی فرهنگی: یک جمله مثل «هوا خیلی گرم است»، در یک فرهنگ ممکن است صرفاً یک توصیف آب‌وهوا تلقی شود، اما در فرهنگی دیگر، ممکن است دلالت بر درخواست برای روشن کردن کولر داشته باشد.

ب) زمینه‌ی موقعیتی: اگر فردی در رستوران بگوید: «من گیاهخوارم»، این جمله می‌تواند دلالت بر این داشته باشد که قصد ندارد غذای گوشتی سفارش دهد. اما اگر در یک مکالمه‌ی فلسفی مطرح شود، ممکن است اشاره به یک دیدگاه اخلاقی درباره‌ی حقوق حیوانات داشته باشد.

بنابراین، تفسیر دلالت ضمنی ثابت نیست و به عوامل مختلفی وابسته است.

در مقابل این نوع دلالت ضمنی قراردادی^۱ است که به معانی‌ای اشاره دارد که به واسطه قراردادهای زبانی و مستقل از زمینه‌ی گفتگو منتقل می‌شوند. این دلالت ناشی از معنای خود کلمات است و در همه‌ی موقعیت‌ها حفظ می‌شود. (Levinson, 1983, pp. 126-132). به عنوان نمونه، در جمله «او یک ایرانی است؛ بنابراین، او شجاع است.» با گفتن این جمله، شما به وضوح متعهد می‌شوید که شجاع بودن او نتیجه‌ای از ایرانی بودنش است. اما درعین حال، شما نمی‌خواهید بگویید که من صراحتاً گفته‌ام که شجاعت او از ایرانی بودنش ناشی می‌شود، بلکه این یک دلالت ضمنی است که از معنای کلمات به دست می‌آید. از نظر گرایس اگر این نتیجه برقرار نباشد (اگر ایرانی بودن لزوماً منجر به شجاعت نشود)، جمله‌ی او از نظر دلالت ضمنی نادرست خواهد بود، اما از نظر آنچه که واقعاً گفته است، همچنان درست محسوب می‌شود. این ویژگی باعث شده که نظریه‌ی گرایس در عملکرد زبان‌شناختی، تحلیل گفتمان و کاربردشناسی زبان تأثیر گسترده‌ای داشته باشد. نگاه کنید به (Lakoff & Johnson, 1980, pp. 80-90).

1. Conventional Implicature

۳-۳. اصل همکاری زبانی و قواعد آن

گرایس معتقد بود که مکالمات انسانی بر پایه یک اصل همکاری^۱ بنا شده‌اند که می‌گوید: «مشارکت شما در مکالمه باید به‌گونه‌ای باشد که با هدف یا جهت‌گیری پذیرفته‌شده‌ی مکالمه‌ای که در آن شرکت دارید، متناسب باشد.» (Grice, 1975, p. 26).

بر اساس اصل همکاری، چند دسته‌ی فرعی را می‌توان تحت آن قرار داد که هرکدام شامل مجموعه‌ای از قواعد یا اصول راهنما^۲ و زیرقواعد هستند. این قواعد عموماً در چارچوب اصل همکاری صدق می‌کنند. گرایس با الهام از کانت، این قواعد را کمیت^۳، کیفیت^۴، رابطه^۵ و شیوه^۶ می‌نامد (Grice, 1975, p. 26). بر اساس قاعده‌ی کمیت اطلاعاتی را ارائه دهید که به اندازه‌ی کافی و نه بیشتر از آن نیاز است. قاعده‌ی کمیت شامل دو زیرقاعده است: الف) مشارکت خود را به‌اندازه‌ای مطلع کننده انجام دهید که برای اهداف مکالمه در آن لحظه لازم است، ب) مشارکت خود را بیش از حد لازم مطلع کننده نکنید. به‌عنوان نمونه اگر علی از دوستش بپرسد: «آیا کتاب جدید در مورد فیزیک کوانتوم را خوانده‌ای؟»، و دوست او پاسخ دهد: «بله، در مورد اصول پایه فیزیک کوانتوم توضیح داده است.»، در اینجا، پاسخ دوست علی هیچ اطلاعات اضافی یا بی‌ربط در بر ندارد که مکالمه را طولانی کند.

قاعده‌ی کیفیت بیان می‌دارد چیزی را که باور دارید نادرست است یا شواهد کافی برای آن ندارید، نگویند. در قاعده‌ی کیفیت، یک ابرقاعده^۷ وجود دارد: «سعی کنید مشارکت شما صادقانه باشد.» نیز دو قاعده‌ی خاص‌تر در زیرمجموعه‌ی آن وجود دارد: الف) چیزی را که باور دارید نادرست است، نگویند، ب) چیزی را که برای آن شواهد کافی ندارید، بیان نکنید. به‌عنوان نمونه اگر علی بپرسد: «آیا فکر می‌کنی امروز باران خواهد بارید؟»، و دوست او پاسخ دهد: «من معتقدم که هیچ بارانی نمی‌بارد.»، در اینجا، دوست علی به‌طور واضح و بدون

-
1. Cooperative Principle
 2. maxims
 3. Quantity
 4. Quality
 5. Relation
 6. Manner
 7. Supermaxim

اشتباه علمی صحبت می‌کند، زیرا هیچ شواهدی مبنی بر بارش باران وجود ندارد، بنابراین به طور منطقی جواب می‌دهد.

قاعده‌ی رابطه این است که: «مطالب مرتبط با موضوع مکالمه را بیان کنید». در دل قاعده‌ی رابطه یک قاعده‌ی منفرد وجود دارد: «مرتبط باشید». گرچه این قاعده به خودی خود ساده است، اما در دل آن مسائل پیچیده‌تری نهفته است؛ از جمله این که چه چیزی مرتبط تلقی می‌شود؟ و چگونه تغییر موضوع در جریان مکالمه ممکن است مشروع تلقی شود؟ دوباره، اگر علی بپرسد «چطور جشن تولد را برگزار خواهیم کرد؟» و دوستش پاسخ دهد: «در خانه با دوستان نزدیک، ما یک کیک بزرگ خواهیم داشت.»، در اینجا، دوست علی به طور مستقیم و مرتبط به پرسش علی پاسخ می‌دهد و اطلاعات مرتبطی (جشن تولد و کیک بزرگ) ارائه می‌دهد که کاملاً با موضوع مکالمه هم‌خوان است. در نهایت قاعده‌ی شیوه دستور می‌دهد: «از ابهام و اطناب غیرضروری پرهیز کنید و مطالب را به صورت منظم بیان نمایید». قاعده‌ی شیوه به چگونگی گفتار (نه محتوای آن) مربوط است، و در آن یک ابرقاعده مطرح می‌شود: «واضح و روشن صحبت کنید». و قواعد زیرمجموعه‌ی آن عبارت‌اند از: (۱)، از ابهام پرهیزید، (۲) از دوپهلوگویی دوری کنید، (۳) مختصر و موجز باشید (از پرگویی بیهوده پرهیز کنید)، (۴) منظم و مرتب سخن بگویید. در همان مثال پیشین اگر علی بپرسد: «چگونه قصد دارید این پروژه را تکمیل کنید؟»، و دوستش پاسخ دهد: «نخست باید نیازمندی‌ها را جمع‌آوری کنیم، سپس کد را بنویسیم و در نهایت آزمایش‌ها را انجام دهیم.»، در اینجا، دوست علی اطلاعات را به صورت منظم و بدون پیچیدگی بیان می‌کند که نشان‌دهنده رعایت قاعده‌ی شیوه است. بنگرید به (Sperber, D., & Wilson, D., 1996, Ch 1, 4, 7; Horn, 2006, pp. 6-17). سپربر و ویلسون توضیح می‌دهند که چگونه افراد معمولاً از ابهام و پیچیدگی بی‌مورد پرهیز می‌کنند و اطلاعات را به صورت واضح ارائه می‌دهند.

اگر هرکدام از قواعد چهارگانه‌ی اصل همکاری (کمیت، کیفیت، رابطه و شیوه) نقض شوند دلالت ضمنی پدید می‌آید.

جدول نسبت‌سنجی میان آنچه گفته شده و آنچه سخن مستلزم آن است

مقایسه	آنچه گفته شده (منطوق)	آنچه سخن مستلزم آن است (دلالت ضمنی)
تعریف	معنای صریح و مستقیم جمله، بدون نیاز به قرائن اضافی.	معنایی که از طریق بافت و قواعد مکالمه استنتاج می‌شود.
وابستگی به متن	فقط به ساختار زبانی و نحوی جمله وابسته است.	وابسته به شرایط گفت‌وگو، نیت گوینده و دانش پیش‌زمینه‌ای مخاطب است
مثال کلاسیک	علی در حال خواندن یک کتاب است (یعنی علی در حال خواندن یک کتاب است)	علی در حال خواندن یک کتاب است (ممکن است دلالت ضمنی آن این باشد که علی در حال خواندن یک کتاب و نه چند کتاب است)
قابل رد یا اثبات بودن	همیشه درست یا نادرست است.	در بافت‌های مختلف ممکن است برداشت‌ها و تفسیرهای متفاوتی ایجاد کند.

با این توضیحات آشکار می‌شود که اصل منع استنباط معکوس با دلالت ضمنی، همگرایی ساختاری و زبانی دارد که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۴. تطبیق اصل منع استنباط معکوس و دلالت ضمنی

اصل دلالت ضمنی و منع استنباط معکوس از دو جهت، همگرا هستند. نخست آنکه، دلالت ضمنی می‌گوید ما اگر بیش از آنچه به صورت صریح گفته می‌شود را برداشت کنیم، این بدان معناست که گوینده طبق اصل همکاری و قواعد آن عمل نکرده است. به عبارتی، اگر ظاهر سخن گوینده ناقص به نظر برسد، شنونده فرض را بر این می‌گیرد که گوینده همه یا دست‌کم

برخی قواعد اصل همکاری را نقض کرده است و به همین دلیل به دنبال معنای ضمنی می‌گردد. سید مرتضی بر اساس اصل منع استنباط معکوس می‌گوید ذکر یک صفت حکم را فقط برای آن مورد اثبات می‌کند، اما مستلزم نفی از غیر آن نیست، مگر قرینه‌ای بیاید که این برداشت را تأیید کند. این دقیقاً شبیه به جایی است که دلالت ضمنی بیان می‌دارد وقتی گوینده اطلاعات کافی نمی‌دهد (مثلاً فقط حکم را برای یک وصف ذکر می‌کند)، شنونده به طور ضمنی تلاش می‌کند معنای پنهان را استخراج کند؛ اما این معنا تنها در صورتی معتبر است که قرینه‌ای در متن یا زمینه وجود داشته باشد.

جهت دوم آن است که سید مرتضی چندین بار بر این نکته تأکید می‌کند که «ذکر یک صفت، دلالتی بر نفی حکم از غیر آن ندارد، مگر با قرینه‌ای مستقل.» (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۹۷). این بیان به طور خاص با اصل دلالت ضمنی همخوانی دارد. زیرا مطابق این مدل، ذهن انسان در مواجهه با یک گزاره، همزمان چندین احتمال مختلف را ارزیابی می‌کند و بسته به اطلاعات موجود، و زمینه‌های فرهنگی و هنجاری به سمت یکی از آنها گرایش پیدا می‌کند. برخی از واژگان کلیدی که سید مرتضی در زمینه نقد دلیل خطاب از طریق اصل منع استنباط معکوس استفاده می‌کند، عبارت‌اند از: «لم یدلّ علی نفیه»، «إنّما یفید إثباته»، و «بقرینة منفصلة یعلم النفی» (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۰۲، ۳۹۸، ۳۹۷). این عبارات به وضوح نشان می‌دهد که وی به نقش زمینه و قرینه در تحلیل معناشناختی باور دارد، که دقیقاً با اصل دلالت ضمنی مطابقت دارد.

اکنون که مبانی نظری دلالت ضمنی و اصل همکاری تبیین شد، می‌توان با تکیه بر این مبانی به تحلیل مثال‌های اقسام شش‌گانه‌ی طرف‌داران دلیل خطاب پرداخت و نشان داد که قواعد زبانی در این نمونه‌ها نقض نگردیده است.

بررسی قواعد اصل همکاری در اقسام شش‌گانه‌ی دلیل خطاب

بیان گردید اصل همکاری در مسئله دلالت ضمنی دارای چهار قاعده کمیت، کیفیت، رابطه و شیوه بود. اکنون پرسش این است که آیا در مثال‌های مذکور که در بخش اول (دلیل خطاب یا مفهوم مخالف) از سوی سید مرتضی نقل شده بود و بیان می‌داشت طرف‌داران دلیل

خطاب برای اثبات مدّعی خود از این مثال‌ها استفاده کرده‌اند، این قواعد نقض شده‌اند تا بتوان از آن استنباط معکوس (مفهوم مخالف) یا دلالت ضمنی برداشت کرد؟ در ادامه این مثال‌ها بررسی می‌شوند.

۴-۱. مفهوم شرط

«إِنْ جَاءَكُمُ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (حجرات، ۶). ظاهر جمله می‌گوید اگر فاسق خبری آورد، تحقیق کنید. □

قاعده‌ی کمیت: این آیه دقیقاً مقدار کافی از اطلاعات را ارائه می‌دهد که چه زمانی باید تحقیق کرد (وقتی فردی فاسق خبری آورد)، و چه عملی باید انجام شود (تبیین و تحقیق)؛ بنابراین، قاعده‌ی کمیت در اینجا نقض نشده است. نیز، در آیه فرض شده است که فاسق ممکن است خبری غیر معتبر بیاورد، بنابراین از شنونده خواسته شده که تحقیق کند. خود آیه ادعایی بدون دلیل ارائه نکرده، بلکه مستقیماً به راستی‌آزمایی توصیه کرده است؛ بنابراین، قاعده‌ی کیفیت نقض نشده است.

قاعده‌ی رابطه: آیه در حال ارائه راهنمایی در مورد اعتبارسنجی اخبار است، و نیز موضوع مورد بحث (فسق آورنده خبر و ضرورت تحقیق) کاملاً با هدف پیام مرتبط است؛ بنابراین، از بحث‌های غیر ضروری پرهیز کرده است؛ بنابراین چیزی نقض نشده است.

قاعده‌ی شیوه: واژگان آیه کاملاً واضح و مستقیم‌اند: «فاسق» = کسی که به دلیل بی‌تقوایی ممکن است حقیقت را تحریف کند. «نبأ» = خبری که ممکن است مهم باشد. «فتبئنوا» = تحقیق کنید تا حقیقت را دریابید؛ بنابراین، این قاعده نیز نقض نشده است.

۴-۲. مفهوم وصف

«وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمَلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ» (طلاق، ۶).

قاعده‌ی کمیت: در آیه بیان شده که شرط پرداخت نفقه بارداری است (إِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمَلٍ)، روشن شده که وظیفه‌ی پرداخت نفقه بر عهده‌ی چه کسی است (فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ) = خطاب به شوهران؛ بنابراین قاعده نقض نشده است.

قاعده‌ی کیفیت: در آیه، حکم فقهی روشنی ارائه شده که از نظر حقوقی و اخلاقی معتبر است. این قاعده هم نقض نشده است.

قاعده‌ی رابطه: در آیه، موضوع حکم پرداخت نفقه‌ی زن مطلقه است که باردار است. آیه از موضوع اصلی خارج نمی‌شود. در نتیجه ارتباط معنایی کاملاً برقرار است، بنابراین، نیازی به استنتاج دلالت ضمنی وجود ندارد.

قاعده‌ی شیوه: آیه کاملاً روشن و بدون ابهام است؛ اگر زن باردار باشد، نفقه‌اش باید پرداخت شود. از کلمات مبهم یا چندپهلوی استفاده نشده است. به دلیل آنکه جمله مستقیماً یک حکم فقهی واضح را بیان کرده. بازهم قاعده نقض نشده است.

۳-۴. مفهوم لقب

«فی سائمة الغنم الزكاة»

قاعده‌ی کمیت: حدیث بیان کرده است که در گوسفندان چرای، زکات وجود دارد. نیز، حداقل اطلاعات ضروری برای درک حکم را بیان کرده است؛ بنابراین، نیازی به استنتاج دلالت ضمنی نیست.

قاعده‌ی کیفیت: حدیث بیانگر یک حکم شرعی قطعی است که بر اساس مبانی فقهی دقیق ارائه شده است. براین اساس، قاعده کیفیت نقض نشده است؛ بنابراین نیازی به استنباط دلالت ضمنی وجود ندارد.

قاعده‌ی رابطه: حدیث کاملاً مرتبط با بحث زکات است و از موضوع اصلی خارج نشده است. موضوع حکم، زکات است و جمله نیز دقیقاً به زکات در گوسفندان چرای اشاره دارد؛ بنابراین قاعده نقض نشده و نیازی به استنباط دلالت ضمنی وجود ندارد.

قاعده‌ی شیوه: حدیث کاملاً واضح و بدون ابهام است؛ سائمة به معنای «چرنده در مرتع» است و معنای دقیقی دارد. ذکر حکم زکات نیز شفاف است و ابهامی در آن وجود ندارد؛ بنابراین قاعده نقض نشده است.

۴-۴. مفهوم حصر یا استثناء

«إِنَّمَا الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ»

قاعده کمیت: حدیث بیان کرده است که وجوب غسل جنابت وابسته به خروج منی است. از ذکر جزئیات اضافی غیر ضروری خودداری کرده است؛ بنابراین قاعده نقض نشده است.

قاعده‌ی کیفیت: حدیث حکمی فقهی را بیان می‌کند که در متون اسلامی مورد پذیرش است. نه ادعای خلاف واقع شده و نه اطلاعات بدون مدرک ارائه شده است؛ بنابراین نقضی در قاعده وجود ندارد و نیازی به استنباط دلالت ضمنی نیست.

قاعده‌ی رابطه: موضوع مورد بحث، شرایط وجوب غسل است، و این حدیث مستقیماً به آن اشاره دارد. اطلاعات بی‌ربط یا اضافی در حدیث وجود ندارد؛ بنابراین نقض وجود ندارد. قاعده‌ی شیوه: عبارت «إِنَّمَا» حصر را نشان می‌دهد و تعیین می‌کند که غسل فقط در صورت خروج منی واجب است. کلمات حدیث کوتاه، ساده و شفاف هستند و هیچ‌گونه ابهامی در معنا وجود ندارد؛ بنابراین دلالت ضمنی ندارد.

۵-۴. مفهوم غایت

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ» (بقره، ۱۸۷).

قاعده‌ی کمیت: آیه دستور به خوردن و آشامیدن داده شده است. حدودمرز این عمل مشخص شده (تا زمانی که سپیدی صبح از سیاهی شب آشکار شود)؛ بنابراین، استنباط دلالت ضمنی برقرار نیست.

قاعده‌ی کیفیت: توصیف ارائه‌شده از فجر (سپیده‌دم) یک معیار عینی و قابل مشاهده است. آیه یک دستور شرعی صریح ارائه می‌دهد و در آن هیچ ابهام یا دروغی نیست. نقض قاعده صورت نگرفته، بنابراین استنباط دلالت ضمنی ممنوع است.

قاعده‌ی رابطه: موضوع آیه به طور مستقیم به احکام روزه مربوط است و از بحث خارج نشده. ارتباط معنایی کاملاً برقرار است، نقض ندارد و نیازی به استنباط دلالت ضمنی نیست. قاعده‌ی شیوه: «خَيْطُ الْأَبْيَضُ» به صورت استعاری اما کاملاً روشن به سپیده‌دم اشاره دارد. عبارت «حَتَّى يَتَبَيَّنَ» نشانه‌ی روشنی از حد زمانی برای امساک است. بیان صریح، روان و روشن است، بنابراین نیازی به برداشت ضمنی نیست.

بار دیگر اصل استنباط معکوس سید مرتضی تفوق دارد؛ چراکه غایت، فقط محدوده مجاز را نشان می‌دهد، نه اینکه خارج از آن حتماً ممنوع باشد.

۶-۴. مفهوم عدد

«إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (توبه، ۸۰).

قاعده‌ی کمیت: این آیه شرطی فرضی بیان کرده است (اگر هفتاد بار استغفار کنی). نتیجه‌ی قطعی را اعلام کرده است (خدا آنان را نخواهد آمرزید). نقضی در کار نیست و هیچ ابهامی در مقدار اطلاعات وجود ندارد.

قاعده‌ی کیفیت: آیه یک حکم الهی را بیان می‌کند که قطعی و غیرقابل تغییر است. نفی مغفرت حتی با تکرار زیاد استغفار، کاملاً صریح و قطعی بیان شده است؛ بنابراین، نقض قاعده صورت نگرفته است.

قاعده‌ی رابطه: آیه دقیقاً به طور مستقیم به مسئله عدم‌پذیرش استغفار ارتباط دارد و از بحث خارج نشده است. قاعده نقض نشده به دلیل آنکه ارتباط معنایی کاملاً برقرار است.

قاعده‌ی شیوه: عبارت «فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» نفی مطلق را نشان می‌دهد. عدد «سَبْعِينَ» (هفتاد) در ادبیات عرب برای کثرت به کار می‌رود و معنای افزایش عددی دقیق ندارد، بلکه مفهوم آن تأکید بر عدم امکان مغفرت است. بازهم نقض قاعده صورت نگرفته است.

بنابراین، در تمامی این مثال‌ها، هیچ‌کدام از قواعد اصل همکاری نقض نشده‌اند تا بتوان دلالت ضمنی از آن برداشت کرد. سید مرتضی به‌درستی اشاره دارد که «ذکر یک مورد، مستلزم نفی غیر آن نیست» و این تحلیل دقیقاً همین را تأیید می‌کند.

با توجه به شباهت‌های ساختاری بین اصل همکاری که اصلی زبان‌شناختی است و اصل منع استنباط معکوس سید مرتضی، می‌توان گفت اصل سید مرتضی نه‌تنها بر مبنای تحلیل زبان‌شناختی، بلکه بر پایه فهم متون دینی و عرفی نیز استوار است. در نتیجه:

۱. سید مرتضی بر نقش قرینه و زمینه در فهم معنا تأکید دارد و این دقیقاً همان چیزی که در دلالت ضمنی مطرح است.

۲. مثال‌های شش‌گانه دلیل خطاب به طور مستقیم هیچ‌کدام از قواعد اصل همکاری را نقض نمی‌کنند و این تأییدی بر اصل منع استنباط معکوس است.

۳. صرف برداشت عرفی برای اثبات دلالت منطقی کافی نیست و برای پذیرش دلیل خطاب باید به شواهد زبانی و منطقی دقیق‌تری استناد کرد.

۴. دلیل خطاب یک قاعده‌ی خودکار و ذاتی در زبان نیست، بلکه در هر مورد باید قرینه‌ای خاص برای آن ارائه شود.

نتیجه‌گیری

دیدگاه اصولی سید مرتضی در رد دلیل خطاب، گرچه در نگاه نخست با ظاهر جمله‌های شرطی و وصفی در تعارض می‌نماید، اما با تحلیل دقیق‌تر، بر منطق و توجه به ساختار نیت‌مند زبان متکلم، استوار است. اصل «منع استنباط معکوس» نزد او بر این پیش‌فرض مبتنی است که شارع، در مقام بیان، گاه به جهت تسهیل تفهیم یا رعایت مصالح خاصی تنها بخشی از حکم را با وصفی همراه می‌سازد و این همراهی، دلالتی منطقی بر نفی حکم از غیر موصوف ندارد. استدلال سید مرتضی در این باره از دقت زبانی و منطق استنتاجی برخوردار است و به‌ویژه در پرتو نظریه دلالت ضمنی گرایس، ابعادی تازه و تحلیلی‌تر می‌یابند. از این منظر، نه تنها انکار دلیل خطاب یا مفهوم مخالف از سوی او نوعی سهل‌انگاری در فهم عرفی محسوب نمی‌شود؛ بلکه ناشی از التفاتی ژرف به مناسبات زبانی و زمینه‌های عرفی در مقام تخاطب است. در نتیجه، می‌توان دیدگاه او را مدلی منسجم، قابل دفاع و دارای ظرفیت نظری بالا برای توسعه تحلیل‌های اصولی و زبان‌شناختی در فقه و اصول دانست؛ مدلی که لایه‌های مغفول زبان فقهی را واکاوی کرده و راه را برای بازاندیشی در مبانی مفهومی اصول فقه می‌گشاید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

* قرآن کریم

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۳۷۲). کفایة الاصول (حواشی مشکینی، ۲ جلدی). تهران: اسلامیة.
۲. ابن‌الحام، علی بن محمد (۱۴۲۸ق). شرح المختصر فی اصول الفقه (با شرح سعد بن ناصر شتری). ریاض: دار کنوز اشبیلیا.
۳. خلاف، عبدالوهاب (۱۹۹۶). علم اصول الفقه. قاهره: دارالفکر العربی.
۴. شعلان، عبدالرحمن (۱۴۲۴ق). أصول فقه الإمام مالک (۲ جلدی). ریاض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
۵. علم‌الهدی، علی بن حسین (۱۳۷۶). الذریعة إلى أصول الشریعة. مصحح ابوالقاسم گرجی. تهران: دانشگاه تهران.
۶. علم‌الهدی، علی بن حسین (۱۳۹۸الف). الشافی فی الإمامة (۵ جلدی، تحقیق رضا مختاری، سید علی موسوی درچه‌ای، حسین درایتی و دیگران). مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی.
۷. علم‌الهدی، علی بن حسین (۱۳۹۸ب). الملخص فی أصول الدین (۲ جلدی، تحقیق جمعی از محققان). مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی.
۸. علم‌الهدی، علی بن حسین (۱۳۹۸ج). تنزیه الأنبياء والأئمة علیهم السلام. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی.
۹. علم‌الهدی، علی بن حسین (۱۳۹۹). الرسائل و المسائل (۴ جلدی، تحقیق عبد الهادی مسعودی، محمدجواد شیخ‌الاسلامی، محمدعلی بیاتی و دیگران). مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی.
۱۰. محمودی، ضیاءالدین (۱۳۹۲). المباحث الأصولية (۲ جلدی). قم: نشر حبيب.
۱۱. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۳ق). أصول الفقه (۴ جلدی). قم: اسماعیلیان.

منابع انگلیسی:

1. Davis, W. (2004). "Implicature." In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2004 Edition), edited by E. N. Zalta. Retrieved from <https://plato.stanford.edu/entries/implicature/>.

2. Grice, H. P. (1957). "Meaning." *The Philosophical Review*, 66(3): 377-388. DOI: 10.2307/2182440.
3. Grice, H. P. (1961). "The Causal Theory of Perception." *Proceedings of the Aristotelian Society*, 35: 121-152.
4. Grice, H. P. (1975). "Logic and Conversation." In *Syntax and Semantics: Vol. 3. Speech Acts*, edited by P. Cole and J. L. Morgan, 41-58. New York: Academic Press.
5. Grice, H. P. (1989). *Studies in the Way of Words*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
6. Horn, L. R. (2006). "Grice's Theory of Implicature." In *The Handbook of Pragmatics*. Blackwell.
7. Kripke, S. (1963). "Semantical Considerations on Modal Logic." *Acta Philosophica Fennica*, 16: 83-94.
8. Levinson, S. C. (2000). *Presumptive Meanings: The Theory of Generalised Conversational Implicature*. MIT Press.
9. Russell, B., and A. N. Whitehead. (1910). *Principia Mathematica* (Vol. 1). Cambridge University Press.
10. Sperber, D., and D. Wilson. (1996). *Relevance: Communication and Cognition*, 2nd ed. Wiley-Blackwell.